

رازهای من

شهره وکیلی

چاپ سوم

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
مکان: تهران
سال: ۱۳۹۷

نشر آسیم
تهران، ۱۳۹۷

اواسط زمستان بود. نبض زمین کرخ افتاده و هنوز در خواب می زد. باد از زیر توده ابری تیره می وزید و سوز برف با خود می آورد. مهی سرد، آسمانی خاموش، کوچه ها خالی و اتاق او ساکت!

پنجره را باز کرد تا اتاق دود و دمی را که از شب قبل تا آن ساعت صبح از برکت رادیاتورها فرو داده بود، بیرون بدهد. باغ همسایه پیچیده در کفن برف آرمیده بود و به رویش لبخند می زد. صحنه ای که چشم را از رشک می دراند. ناگاه هوایی تازه و سرد چنان به داخل هجوم آورد که انگار می خواست بالاپوش از تنش بکند! هوای تازه و پاک را با همه گنجایش شُشها فرو برد. سفیدی چشمان فروزانش از چاک پلکهای آن که اندکی مورَب بود، درخشید.

همیشه همین طور بود، وقتی پیچ و خمها و گره هایی را که در آفرینش یک قصه به وجود می آورد و برای به سرانجام رساندن آن از دهلیزهای معمایی به سلامت عبورشان می داد، دچار لذتی توصیف ناپذیر می گشت. در هر شرایط روحی، حتی بدترین آن، تخیلش مانند زنبور در ذهنش وزوز می کرد. شرایط روحی آن روزش هم چندان تعریفی نداشت. اگرچه پایان بندی قصه را با ایجاد یک صحنه غیرمنتظره و جذّاب به پایان رسانده و احساسی فاتحانه داشت، ولی